

نظریه‌های مؤید حق: نظریه برابری گرای کانتی

زهره رحمانی*

چکیده

یکی از راه‌های دفاع از حق، طرح و بررسی نظریه‌های مؤید و ارزیابی مبنای موجه آنهاست. در این مقاله به معرفی یکی از این نظریه‌ها، یعنی نظریه برابری گرای کانتی پرداخته و سعی می‌شود که با اتخاذ یک موضع نظری محکم و موجه، مبنایی قابل قبول برای طرح ایده و نهاد حق به عنوان ادعای تضمین شده و حاکم در برابر دیگر ادعاها، با استناد بر دو عنصر کرامت ذاتی بشر و فاعلیت اخلاقی او ارائه گردد. در این دسته از تئوری‌ها، حق‌ها همان ارزش‌های بی قید و شرط، برای وجود هر انسان، بدون در نظر گرفتن ارزش افراد نسبت به یکدیگر است. فرض ارزش غیرمشروط، مبتنی بر اهمیت زندگی هر فرد، بدون توجه به ثروت، قدرت یا موقعیت اجتماعی اوست. نظریه‌های مؤید ممکن است با ضعف‌هایی نیز روبه‌رو باشند، اما قطعاً جهات مثبت آنها در توجیه یک نظریه حق، وجه غالب آنها را تشکیل می‌دهد.

واژگان کلیدی

نظریه‌های مؤید، نظریه‌های کانتی، نظریه برابری گرا، نظریه حق، کرامت انسانی، فاعلیت اخلاقی

Email: rahmani_8257@yahoo.com

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندر انزلی

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۱۹

تاریخ ارسال: ۸۹/۰۴/۲۰

فصلنامه راهبرد / سال بیستم / شماره ۵۸ / بهار ۱۳۹۰ / صص ۲۱۶-۲۰۳

مقدمه

یکی از نظریه‌های مؤید حق، نظریه‌های متأثر از فلسفه اخلاق "ایمانوئل کانت"^۱ فیلسوف آلمانی است. این نظریه‌ها که با نام نظریه‌های کانتی^۲ شناخته شده‌اند، تأکید بسیار زیاد بر اصل ممنوعیت ابزار قراردادن انسان و به عبارتی اصل غایت بودن انسان دارند که مبنای محتوایی این نظریه را تشکیل می‌دهد. در این دسته از نظریه‌ها، حق‌ها همان ارزش‌های بی‌قیدوشرط برای وجود هر شخص، بدون در نظر گرفتن ارزش افراد نسبت به یکدیگر است (Waldron, 2007, p. 725). از نظر کانت هر انسانی فی نفسه ارزشمند است، بدین معنا که ارزش و اعتبار او وابسته به هیچ امر پیشینی نیست و نباید ابزار و وسیله اهداف دیگران قرار گیرد. نظریه وی در دسته نظریات تکلیف‌گرا قرار می‌گیرد و حکم اخلاقی مورد نظر او به نتایج و ثمرات عمل آدمی هیچ‌گونه توجهی ندارد.

تئوری‌های برگرفته از نظریه کانت نیز خواستار آن است که فرد خود طراح زندگی خود باشد و زندگی خود را براساس خواست‌ها و نظرات خود شکل دهد.

ایده مبنایی حق‌ها همان راهبری زندگی فردی براساس نظرات خود فرد است که این امر نه فقط به معنای زنده بودن، بلکه به معنای فاعلیت، انتخاب و مسئولیت فردی می‌باشد (Waldron, 2007, p. 725). مفهومی که امروزه، نظریه‌های مدرن از اصول و مفاهیم کانت ارائه می‌دهند نیز همان اصل حفظ کرامت و انسانیت افراد، اصل غایت بودن انسان‌ها و ممنوعیت ابزار قرار دادن آنها و نیز اصل فاعلیت اخلاقی انسان‌هاست (راسخ، ۱۳۸۴، ص ۲۸).

رابرت نوزیک همین دیدگاه را اتخاذ نموده (Nozick, 1974, p. 32) و رالز هم اصول عدالت خود را مبتنی بر تمایل افراد جامعه به رفتار با دیگران، نه به عنوان وسیله بلکه به عنوان غایات فی‌النفسه می‌داند (Rawls, 1999, p. 156). گوورث^۳ هم فاعلیت را کلید حق می‌داند و معتقد است کسی که برای خود ارزش فاعلیت قائل است، باید به این حق دیگران نیز احترام بگذارد. وی این مسئله را در قالب «اصل سازگاری عمومی»^۴ مطرح می‌نماید (Waldron, 2007, p. 752).

با این وصف، فلسفه حقوق بشر را می‌توان به شدت متأثر از تعالیم این فیلسوف شهیر آلمانی دانست که به خود مختاری و

3. Gewirth
4. The Principle of Generic Consistency

1. Immanuel Kant
2. Kantianism Theory

آزادی خواه^۵ بودن، برابری را ارزش محوری خود شمرده‌اند و برابری گرا^۶ هستند. در مقاله حاضر به بررسی دیدگاه دسته دوم خواهیم پرداخت.

۱- نظریه‌های برابری گرا

گروهی از احیاکنندگان نظریه کانتی، با تأکید بر همان اصل کرامت ذاتی انسان‌ها و ممنوعیت ابزار قراردادن آنها، این بار نه با محوریت آزادی، بلکه با تأکید بر برابری به عنوان ارزشی بنیادین، به تبیین نظریه‌ای برابری گرا پرداخته‌اند.

۱-۱- نظریه عدالت جان رالز

«جان رالز»^۷ یکی از فیلسوفان سیاسی امریکا را می‌توان در شمار همین گروه جای داد که برابری را به عنوان ارزشی بنیادین مطرح می‌کند، بدین معنا که همه انسان‌ها به حکم انسانیت خود برابرند و بر یکدیگر تفوق و برتری ندارند. شرح نظریه حق از دیدگاه رالز بدون بیان نظریه عدالت او ممکن نیست. رالز عدالت را نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی و حقیقت را بزرگ‌ترین آرمان تفکر و اندیشه آدمی می‌داند. از نظر او عدالت نیز همانند حقیقت آشتی‌ناپذیر است، بدین معنا

استقلال و آزادی اراده آدمی به عنوان یک غایت تأکید فراوان دارد و معتقد به برابری افراد به مقتضای همان قاعده عام اخلاقی است.

در مباحث سیاسی اغلب براین نکته تأکید می‌شود که حقوق در پی اشاعه و ترویج آزادی و نیز برابری است؛ بدین معنا که ما باید از آزادی برخوردار باشیم و همزمان به توزیع برابر منابع نیز دسترسی داشته باشیم (راسخ، ۱۳۸۴، ص ۲۸). در واقع یکی از مباحث ریشه‌دار در نظریه‌های سیاسی مدرن، مربوط به همین رابطه بین آزادی و برابری است و اینکه آیا آنها در واقع با هم سازگارند یا خیر (Simmonds, 1986, p.53). در پاسخ به این سؤال، نظریه‌پردازان به استدلال‌های متنوعی متوسل گردیده‌اند. عده‌ای در خصوص اولویت آزادی بر برابری سخن رانده‌اند و عده‌ای دیگر قائل به برتری و رجحان برابری بر آزادی می‌باشند.

پیروان نظریه‌های کانتی نیز با وجود توافق بر سر محتوای نظریه کانت، یعنی اصل ممنوعیت ابزار قراردادن انسان، قرائت‌های متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند. گروهی بر ارزش آزادی تأکید ویژه‌ای دارند. گروه دوم، در عین

که قوانین و نهادهای اجتماعی هرچند کارآمد و سازمان‌یافته باشند، اگر با عدالت سازگار نباشد، باید تغییر یابند و اصلاح گردند و یا کنار گذاشته شوند (Rawls, 1999, p.3).

نظریه وی در باب عدالت مبتنی بر فلسفه اخلاق کانت و نظریه‌های قرارداد اجتماعی درباره مشروعیت سیاسی است. نقد شدید او از نظریه‌های سودانگار در باب اخلاق و عدالت نشانه تأثیر فلسفه اخلاق کانت است (بیکس، در دست چاپ).

۱-۲- وضعیت نخستین

رالز وضعیت نخستینی^۸ را به تصویر می‌کشد که در آن انسان‌های با شعور و عاقل در پس «پرده بی‌خبری»^۹ هیچ‌یک از موقعیت و جایگاهی که در آن قرار خواهد گرفت و شرایطی که برای آنها پیش خواهند آمد، آگاهی ندارند (Rawls, 1999, pp.118-123). هیچ‌کس از هویت خود اطلاعی ندارد و اینکه از چه استعداد و هوشی برخوردار است، چه توانایی‌هایی دارد و مهم‌تر از همه اینکه هرچند اشخاص می‌دانند یک مفهوم عینی از زندگی خوب وجود دارد، اما نمی‌دانند که آن مفهوم کدام است (Simmonds, 1986, p.41).

اشخاص در وضعیت نخستین نمی‌دانند که به کدام نسل تعلق دارند، بنابراین آنها باید اصولی را برگزینند که صرف‌نظر از آنکه به چه نسلی تعلق دارند، بتوانند نتایج و تبعات آن را در زندگی بپذیرند (Rawls, 1999, pp.118-119). به همین دلیل چون افراد در پس پرده بی‌خبری وضعیت مشابهی دارند و کسی را بر دیگری امتیازی نیست، با استدلالاتی مشابه و یکسان متقاعد می‌شوند و تمایل به تقسیم یکسان و برابر تمامی امکانات و امور خیر در بین خود خواهند داشت (Rawls, 1999, p.120).

در چنین شرایطی که فرد نمی‌داند پس از فروافتادن پرده بی‌خبری در چه موقعیتی قرار خواهد گرفت، سیاه خواهد بود یا سفید، دین‌دار خواهد بود یا بی‌دین، زن خواهد بود یا مرد، برده خواهد بود یا آزاد، فقیر خواهد بود یا غنی، به مقتضای عقل، خواهان برابری حقوق میان گروه‌های پادشده خواهد بود. بنابراین محدودیت در داشتن اطلاعات خاص در وضعیت نخستین از اهمیت اساسی برخوردار است که بدون این محدودیت‌ها، قادر به ارائه یک نظریه قابل دفاع و موجه در باب عدالت نخواهیم بود (Rawls, 1999, p.121).

8. Original Position
9. Veil of Ignorance

مهم‌ترین آزادی‌های اساسی عبارت‌اند از: آزادی سیاسی (حق رأی و تصدی مناصب عمومی)، آزادی بیان و اجتماعات، آزادی وجدان و آزادی اندیشه، آزادی فردی شامل ممنوعیت اعمال فشارهای روانی و آزارهای جسمی و نیز حق داشتن مالکیت فردی و آزادی از بازداشت خودسرانه براساس مفهوم اصل حاکمیت قانون، که براساس اصل اول تئوری عدالت رالز همه این آزادی‌ها باید به نحو برابر در اختیار همه شهروندان قرار گیرد (Rawls, 1999, p.53).

اصل اول نظریه عدالت رالز براساس اصل غایت بودن انسان، به تعبیر کانت و برابری افراد در کرامت ذاتی و ممنوعیت ابراز قرار گرفتن آنها، بنا نهاده شده است. دوم، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای سازمان داده شود که دارای هر دو ویژگی زیر باشد: الف) به نفع محروم‌ترین افراد باشد و ب) منضم به مقام‌ها و موقعیت‌هایی باشد که، در شرایط برابری و فرصت منصفانه، برای همگان در دسترس است (بیکس، در دست چاپ و Rawls, 1999, p.53).

براین اساس، اصل دوم عدالت رالز ناظر بر توزیع عادلانه امکانات و منافع موجود در جامعه به نفع ضعیف‌ترین‌های جامعه است. از

رالز برداشت خود از عدالت را با عنوان «عدالت به مثابه انصاف»^{۱۰} مطرح می‌کند، اما منظور او از عدالت همان انصاف یا برابری نیست، بلکه بدین معناست که در وضعیت نخستین افراد بر یکدیگر امتیاز غیرمنصفانه‌ای ندارند.

۱-۳- اصول بنیادین نظریه عدالت رالز

رالز در طرح نظریه عدالت خود دو اصل اساسی را مطرح می‌کند:

اول، اصل آزادی که براساس آن هر شخصی باید حقی برابر بر گسترده‌ترین نظام آزادی‌های اساسی برابر داشته باشد که با نظام مشابه آزادی برای همه سازگار باشد (بیکس، در دست چاپ و Rawls, 1999, p.53). به عبارتی دیگر، شخص عاقل در ورای پرده بی‌خبری خواهان آن است که همه افراد از حقی برابر برای برخورداری از آزادی‌های بنیادین بهره‌مند باشند. در غیر این صورت، چه بسا این امر منجر به اعمال تبعیض در حق او گردد. دولت نیز حق تحدید آزادی‌های اساسی افراد را ندارد، مگر اینکه اعمال این آزادی‌ها، محل آزادی‌های بنیادین دیگران گردد.

10. Justice as Fairness

نظر رالز «این نابرابری‌ها باید بزرگ‌ترین و بیشترین منفعت را برای محروم‌ترین اعضای جامعه دربرداشته باشد» (Rawls, 2001, pp.42-43)

در واقع می‌توان گفت که اصل دوم عدالت رالز خود از دو اصل تشکیل شده است: اصل برابری منصفانه فرصت‌ها و «اصل تفاوت»^{۱۱} اصل برابری منصفانه فرصت‌ها بیانگر آن است که هرگونه نابرابری اجتماعی یا اقتصادی در مناصب و مشاغل تنها در صورتی مجاز است که باب آن تحت شرایط برابر، به روی همگان مفتوح باشد.

رالز بر این باور است که نفس وجود موقعیت‌های گوناگون با مزایای متفاوت منافاتی با عدالت ندارد. در اصل وجود تفاوت اختلافی در کار نیست، بلکه اختلاف در اعطای امتیازاتی است که موجب تمرکز ثروت و دسترسی به منافع نامشروع می‌گردد. وجود تفاوت انگیزه رقابت است. آنچه که دارای اهمیت است آن است که فرصت دستیابی به مشاغل برای همگان مهیا باشد و هرکس به میزان لیاقت و شایستگی خود بتواند از آن برخوردار گردد (Rawls, 2001, pp.61-74)

برابری در بهره‌مندی از فرصت‌ها.
افراد را قادر می‌سازد که صرف نظر از هرگونه تمایزی از حیث جنس، نژاد، مذهب، رنگ و غیره بر مبنای برابری حق به مزایا و امکانات لازم دستیابی داشته باشند. البته برابری فرصت‌ها چیزی بیش از تبعیض‌ستیزی صرف است. این برابری به طور مثال فراهم ساختن امکانات تعلیم و تربیت را هم شامل می‌شود تا همه مردم مجال پیدا کنند که استعدادهای خود را پرورش دهند (واربرتون، ۱۳۸۲، ص ۳۱۳).

"اصل تفاوت" نیز بیانگر آن است که به شرطی باید به نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی قائل بود که این امر بیشترین سود را برای محروم‌ترین افراد جامعه در پی داشته باشد. به عنوان مثال اگر بخواهیم با تقسیم غذایی چهار فرد گرسنه را سیر کنیم، بزرگ‌ترین قسمت را به کسی می‌دهیم که بیش از دیگران گرسنه است، تا در این صورت میزان گرسنگی این چهار نفر (اگر با مقدار غذای یاد شده سیر نشده باشند) یکسان و یا نزدیک به هم باشد.

رالز از اصطلاح «**پیشینه‌کمیانه**»^{۱۲} برای موارد این چنینی استفاده می‌کند که به معنای «حداقل را به حداکثر رساندن» است

حتی رفاه و سعادت جامعه به عنوان یک کل نمی‌تواند آن را تحت‌الشعاع قرار دهد (Rawls, 1999, p.30). به دیگر سخن نقض حقوق و آزادی‌های بنیادین افراد حتی اگر به بهتر شدن وضعیت افراد محروم و ضعیف منجر شود، مجاز نخواهد بود. «به همین دلیل عدالت این مسئله را رد می‌کند که دستیابی به خیر بزرگ‌تر برای دیگران، امحای آزادی برخی دیگر از افراد را در پی داشته باشد» (Rawls, 1999, p.30).

نظریه رالز شاید در بهترین مفهوم، به عنوان تلاشی جهت کاربرد معیاری عقلانی، در حالت تمایز افراد از یکدیگر و اولویت حق بر خیر، در نظر گرفته شود (Simmonds, 1986, p.41).

وی براساس همین دو مبنا نظریه سودانگاری را رد می‌کند. او استدلال می‌کند که سودانگاران از تمایز انسان‌ها از یکدیگر غافل‌اند و همچنین آنان حق را در قالب خیر بیان می‌کنند (Simmonds, 1986, p.39).

۲- نظریه تفسیری رونالد دورکین

«رونالد دورکین»^{۱۳} از دیگر نظریه‌پردازان برابری‌گراست و اعتقاد به

و منظور از آن استفاده از راهکاری است که بیشترین سود را به بدترین مورد می‌رساند (Rawls, 1999, pp. 132-139). بسیاری از نویسندگان نیز کاربرد اصطلاح بیشینه کمینه را به جای واژه اصل تفاوت ترجیح می‌دهند (Rawls, 2001, p.43).

اصل اول در نظریه عدالت رالز مقدم بر اصل دوم است. یعنی اینکه در استفاده و به‌کارگیری از یک اصل فرض را بر این می‌گذاریم که اصل مقدم حتماً برآورده شده است. «این اصل در پی تضمین آن است که همه اعضای جامعه، به عنوان دارندگان آزادی‌های اساسی مثل آزادی بیان، آزادی رأی دادن، آزادی انجام اعمال مذهبی، مالکیت شخصی، آزادی از بازداشت خودسرانه و غیره، به رسمیت شناخته شده‌اند» (Martin, 2007, p.287).

همچنین در اصل دوم، برابری فرصت‌ها مقدم بر اصل تفاوت است و طرح بحث عدالت توزیعی مستلزم برخورداری شهروندان از آزادی‌های بنیادین برابر و تضمین برابری منصفانه فرصت‌هاست (Rawls, 2001, p.43). رالز خود در (Simmonds, 1986, p.42). ابتدای کتاب نظریه عدالت بر این نکته تأکید می‌کند که هر فرد بر مبنای عدالت از حقوق اساسی و غیرقابل نقضی برخوردار است که

برابری افراد در انسانیت دارد. از نظر او انسان‌ها با همه تمایزاتی به لحاظ رنگ، جنس، نژاد، ملیت، مذهب و غیره دارند، اما به لحاظ انسانیت امتیازی بر هم ندارند و کسی برتر از دیگری نیست. بنابراین او نیز مانند کانت معتقد به غایت بودن انسان و ممنوعیت ابراز قرار دادن اوست. دورکین در بحث از برابری پای آزادی را نیز به میان می‌کشد و وظیفه دولت را قائل شدن آزادی برابر به همه افراد جامعه می‌داند. اما در تقابل آزادی با برابری اولویت را به برابری می‌دهد. از نظر او «افراد در برابر دولت مستحق برخورداری از حق و حرمت و رعایتی یکسان هستند» (Finnis, 1980, p.227). برابری عنصر اساسی در مفهوم عدالت است. برخورداری همه اعضای جامعه به طور برابر از حق احترام برابر همان اصل شکلی عدالت است (Finnis, 1980, pp.173-174).

۲-۱- حق چون برگ برنده

دورکین حق‌ها را برگ‌های برنده‌ای می‌شمرد که بر همه اهداف اجتماعی و توجیهاات مبنایی تصمیمات سیاسی اولویت دارد و ملاحظیات آن بر همه ملاحظیات جانشین از جمله ملاحظیات مربوط به سیاست عمومی و یا منافع عمومی برتری دارد (دورکین، ۱۳۸۰، ص ۵۷). حق اقلیت

در برابر رفتار تبعیض‌آمیز از سوی اکثریت باید برگ برنده‌ای باشد بر تمام منافی که اکثریت ممکن است از این تبعیض کسب کنند.

برای دورکین، حق چون برگ برنده، مبنی اصل بنیادین و ایده‌آل برابری است که دکتترین معاصر حقوق بشر بر آن نهاده شده و به عنوان ابزاری برای تضمین رفتار به عنوان برابر با افراد و احترام به حق‌های اساسی آنها در نظر گرفته شده است.

با ایمان و باور به اندیشه حقوق بنیادین انسان‌ها می‌توان گفت که «انسان موجودی ذاتاً ارزشمند است که نمی‌توان او را ابزار قرار داد و در این ویژگی البته همه انسان‌ها با هم برابرند، اما در مواردی ممکن است به بهانه مصلحت و نفع جمعی حقوق فردی زیر پا گذاشته شده و برخی از انسان‌ها ابزار منافع برخی دیگر قرار گیرند» (دورکین، ۱۳۸۰، ص ۵۶). حق‌ها برای حمایت از همین آزادی فردی در برابر ادعاهای جمعی مطرح گردیده‌اند و انکار آنها به بهانه اهداف جمعی قابل پذیرش نبوده و تحمیل هرگونه کاستی و نقص و ورود هر نوع آسیبی بر این حق‌ها فاقد مبنایی توجیهی است (Dworkin, 1978, p.xi).

البته دورکین در پاسخ کسانی که بر تأکید فراوان او بر حق ایراد می‌گیرند، می‌گوید البته تأکید بی‌اندازه و متورم ساختن حق نیز مانند نقض حق و بی‌اعتنایی به آن غلط و نادرست است (موحد، ۱۳۸۱، ص ۲۸۴). اما به نظر زیان متورم ساختن حق از زیان نقض آن خیلی کمتر است، چه تورم حق اگر چه اندکی بر هزینه‌های اجتماعی می‌افزاید، اما خطر نمی‌آفریند (موحد، ۱۳۸۱، ص ۲۸۴).

اگر حکومت حقی را متورم سازد، در این صورت جامعه را از پاره‌ای منافع عمومی محروم نموده است که دلیلی برای محرومیت از آنها وجود ندارد. بنابراین خطا در هر طرف به اندازه خطا در طرف دیگر جدی و مهم می‌باشد. حکومت باید شیوه‌ای میانه انتخاب کند، میان خیر عمومی و حقوق شخصی توازن برقرار نموده و حق هر کدام را ادا کند (دورکین، ۱۳۸۰، ص ۵۶).

۲-۳- نقد نظریات سودانگاری و اثبات‌گرایی از نظر دورکین

دورکین را می‌توان از منتقدان نظریه سودانگاری و اثبات‌گرایی دانست. وی بر مبنای اصل عدالت که معتقد به برابری افراد در برخورداری از احترام و توجه است،

۲-۲- استثنائات وارده بر اعمال حق‌های فردی

دورکین معتقد است که در موارد بسیار نادر و استثنائی حق‌های فردی قابل چشم‌پوشی هستند:

۲-۲-۱- در حالت تزامم حق‌ها که اعمال حق یک فرد، مانع اعمال حق فرد دیگری شود، با این شرایط که هر دو حق باید از یک درجه ارزش و قوت برخوردار باشند، که در این حالت باید ضرری را که از نقض احتمالی آن دو حق حاصل می‌شود با هم سنجید و آنکه ضرر کمتری دارد، برگزید.

۲-۲-۲- در حالتی که چشم‌پوشی از یک حق به نفع حق دیگر یا در جهت خیر عمومی باشد، به شرط آنکه به اصل آن حق آسیبی وارد نشود؛ اگر متن حق محفوظ بماند و آسیب متوجه حاشیه آن باشد، استثنا قابل توجیه خواهد بود.

۲-۲-۳- در حالتی که اعمال آن حق مستلزم ایجاد «خطر آشکار و حتمی»^{۱۴} برای برای شهروندان باشد که در صورت عدم رعایت آن ضرری فاحش بر جان و مال دیگران وارد خواهد آمد (موحد، ۱۳۸۱، ص ۲۸۴ به نقل از Dworkin, 1978, p.204).

14. A clear and substantial risk

برابری را ارزشی بنیادی‌تر و مهم‌تر از آزادی می‌داند.

۲-۳-۱- نظریه سودانگاری

دورکین بر همین اساس نسبت به نقض و نادیده گرفتن حقوق اقلیت حساسیت خاصی نشان می‌دهد و خواستار رعایت حقوق اقلیت توسط دولتی است که داعیه حفظ و حمایت از حقوق شهروندان را دارد. بنابراین، مسلماً نمی‌تواند به نظریه سودانگاری که معتقد به بیشترین میزان سود برای بیشترین تعداد مردم - بدون توجه به حقوق اقلیت- است، روی خوش نشان دهد. وی قرائتی از سودانگاری را که معتقد است در محاسبه بهترین روش عملی ساختن بیشترین ترجیحات به‌طور کلی، باید ترجیح‌های پاره‌ای از مردم را کم اهمیت‌تر از ترجیح‌های پاره‌ای دیگر به حساب آورد، به دلیل اینکه آنان افرادی کم‌ارزش‌تر یا کم‌جاذبه‌تر یا کمتر دوست‌داشتنی هستند و یا به این دلیل که ترجیح آنان با هم به شکل‌گیری سبک حقارت‌آمیزی از زندگی منجر می‌گردد، به هیچ‌وجه قابل پذیرش نمی‌داند، چرا که قرائت یاد شده، حال به هر دلیلی ادعای برخورد برابر را کنار گذاشته است (دورکین، ۱۳۸۱، صص ۲۴۳-۲۴۲).

۲-۳-۲- اثبات‌گرایی حقوقی

او همچنین با ایمان و اعتقاد به وجود و رعایت حقوق افراد در مقابل هرگونه تجاوز و سوء استفاده، چه از جانب افراد دیگر و چه از جانب حکومت، با نظریه اثبات‌گرایی هم سرسازش ندارد و معتقد است که حکومت نمی‌تواند با وضع قوانین و مقرراتی این حقوق را نادیده گرفته و یا نقض کند. دورکین به مخالفت با این دیدگاه می‌پردازد و به این منظور به طرح دعوی «ریگس علیه پالمر»^{۱۵} در امریکا می‌پردازد. در این پرونده پالمر، قاتل پدر بزرگ خود مدعی است مستحق دریافت ارث از قربانی خود است، اما دادگاه با این استدلال که هیچ‌کس نباید از جرم خود منتفع گردد، قاتل را از ارث محروم می‌سازد (Simmonds, 1986, p.98; Dworkin, 1978, p.23). طبق نظر دورکین، پرونده ریگس علیه پالمر به ما نشان می‌دهد که قانون فقط مبتنی بر قواعد نیست، بلکه دربردارنده اصول نیز می‌باشد. وی با طرح این دعوا، در پی بیان نارسایی‌های راه‌حل‌های اثبات‌گرایانه است. دورکین معتقد است که قواعد ممکن است به کار گرفته شوند یا نشوند. اگر به کار

15. Riggs v. Palmer

جوامع ترجیح داده می‌شود، از جمله داشتن محیط زیست پاک یا سیستم حمل‌ونقل کارآمد، اما حق‌ها، ادعاهای فردی هستند که در مقایسه با اهداف جمعی به عنوان «برگ برنده» لحاظ می‌شوند (Simmonds, 1986, p.105).

از نظر دورکین هنگامی که به عنوان نمونه از حق آزادی بیان صحبت می‌کنیم، بدین معناست که نباید در آزادی بیان شخص، حتی به بهانه منافع عمومی و یا رفاه کلی جامعه، مداخله‌ای صورت گیرد. حق‌ها در واقع برای حمایت از اشخاص به خدمت گرفته شده‌اند. از نظر او «نهاد حق» بسیار مهم و حیاتی است، زیرا نمایانگر قول اکثریت است به اقلیت‌ها که کرامت و برابری آنها محترم خواهد بود (دورکین، ۱۳۸۱، ص ۲۵۲).

البته لازم به توضیح است که منظور دورکین از اصطلاح حق چون برگ برنده، مطلق بودن آنها نیست. از نظر او حق‌ها مانند اصول دارای «وزن» هستند و این اهمیت بالای آنهاست که حق‌ها را چون برگ برنده‌ای بر ملاحظات سیاسی برتری می‌بخشد. بنابراین به عنوان مثال، اگرچه حق آزادی بیان به منظور افزایش تولیدات صنعتی قربانی نمی‌شود، اما چه بسا به دلیل

گرفته شوند، معتبرند اما اصول، اختلافی هستند و بایستی در موارد مختلف در خصوص کاربرد آنها ارزیابی صورت گیرد. به عبارتی اصول در عین حال که ممکن است با هم تعارض داشته باشند، اما همچنان الزام‌آور باشند، اما قواعد یا معتبرند یا نامعتبر. این مسئله که یک قاعده از قاعده دیگر مهم‌تر است و یا دارای وزن بیشتری است، جای طرح ندارد، اما اصول را می‌توان به هنگام کاربرد آنها مورد مقایسه قرار داد و اصلی را که مهم‌تر است، ارجح دانست (Simmonds, 1986, p.98; Dworkin, 1978, p.23).

او بر این باور است که «در حقوق چیزی جز مجموعه‌ای از قواعد نمی‌بیند و باید معیارهای دیگری تحت‌عنوان اصول بر این قواعد اضافه شود» (مالوری، ۱۳۸۳، ص ۵۴۴). دورکین همچنین بین اصول و سیاست‌ها هم تفاوت قائل است و معتقد است که دادگاه‌ها در پرونده‌های سخت و پیچیده باید اصول را به کار گیرند، نه سیاست. یک اصل، در پی تبیین حق فردی و حمایت از آن است، در حالی که سیاست به دنبال دستیابی به مقاصد و اهداف جمعی است (Simmonds, 1986, p.105). این اهداف آنهایی هستند که تعقیب آنها توسط

امنیت ملی نادیده گرفتن آن، قابل توجیه باشد (بر مبنای همان سه مورد نادر و استثنایی).

دورکین در این زمینه خود را با رالز بسیار همفکرتر می‌داند تا با نوزیک، وی در خصوص تعارض بین آزادی و برابری معتقد است که: «موضع نوزیک در حد افراط است. او می‌گوید آزادی یعنی همه چیز و برابری یعنی هیچ، مگر آنکه برابری محصول فرعی دادوستد آزادانه باشد که البته فوق‌العاده نامحتمل است. اما وقتی رالز دو اصل عدالت را ارائه می‌کند، دست کم به ظاهر به نظر می‌رسد که می‌خواهد نوعی سازش بین این دو آرمان برقرار کند. هرچند او برای آزادی‌های اساسی چنانچه با برابری در تعارض باشد، اولویت قائل است، اما این آزادی‌ها را جزئی از آزادی مورد نظر مردم می‌داند و اما هدف من ردّ این فرض است که این آزادی‌های اساسی متعارفی که ما نامشان را حقوق گذاشته‌ایم، از بنیاد با برابری تعارض دارند. به نظر من حقوق فردی به شرطی بالاترین معنا را پیدا می‌کنند که وجودشان برای هر نظریه قابل دفاعی درباره برابری ضروری دانسته شود. من می‌خواهم چارچوب همیشگی بحث را تغییر بدهم و هر وقت کسی مدعی حق آزادی فردی شد، به جای

اینکه سؤال کنم: برای احترام کافی به این حق، تا چه حد باید از برابری صرف نظر کنیم؟ بپرسم: «آیا وجود این حق برای حفظ برابری ضروری است؟» از نظر من برابری و آزادی‌های فردی متعارف هر دو از تصور بنیادی برابری به معنای استقلال سرچشمه می‌گیرند (مگی، ۱۳۷۴، صص ۴۰۰-۳۹۹).

بنابراین، برابری در دیدگاه دورکین از محوریت برخوردار است و هسته آزادی‌گرایی را تشکیل می‌دهد، از نظر او اصل ساختاری آزادی‌گرایی، مفهوم خاصی است از برابری، به‌ویژه آنکه برابری با چگونگی رفتار حکومت با شهروندان به عنوان کسانی که از احترام و توجه برابر برخوردارند، مربوط می‌شود (Freedan, 1996, p.241).

دورکین آزادی را ارزشی مستقل از برابری نمی‌داند، بلکه آن را نتیجه برابری می‌داند که هیچ برتری و تفرقی بر برابری ندارد و به لحاظ اهمیت همواره در ذیل برابری قرار می‌گیرد (Dworkin, 1996, p.39). از نظر دورکین ما آزادیم، چون برابریم.

فرجام

نظریه برابری‌گرا بر این نکته تأکید می‌کند که هر انسانی فی نفسه ارزشمند است و ارزش و اعتبار او مشروط به هیچ

بر فروزی نامناسب در باب موضعی که مذاکره‌کنندگان نسبت به ریسک اتخاذ خواهند کرد (یا باید نکنند). افزون بر این، برخی منتقدان زن‌گرا گفته‌اند که نظریه عدالت رالز به بحث عدالت در خانواده و اهمیت خانواده در عدالت اجتماعی توجه کافی نکرده است (بیکس، در دست چاپ).

منابع فارسی

۱. بیکس، برایان، *فرهنگ نظریه حقوقی*، ترجمه محمدراسخ، در دست چاپ.
۲. دورکین، رونالد، (۱۳۸۱)، "جدی گرفتن حق‌ها"، ترجمه محمدراسخ، در *حق و مصلحت*، طرح نو.
۳. دورکین، رونالد، (۱۳۸۰) "حق چون برگ برنده"، ترجمه محمدراسخ، *نامه مقید*، شماره ۲۹.
۴. راسخ، محمد، (۱۳۸۴)، "تنوری حق و حقوق بشر بین‌الملل"، *مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی*، شماره ۴۱.
۵. راسخ، محمد، (۱۳۸۱)، *حق و مصلحت*، طرح نو.
۶. مالوری، فیلیپ، (۱۳۸۳)، *اندیشه‌های حقوقی*، ترجمه مرتضی کلانتریان، نشر آگه.
۷. مگی، برایان، (۱۳۷۴) *مردان اندیشه*، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران، طرح نو، چاپ اول.
۸. موحد، محمدعلی، (۱۳۸۱)، "در هوای حق و عدالت: از حقوق طبیعی تا حقوق بشر"، *نشر کارنامه*.
۹. واربرتون، نایجل، (۱۳۸۲)، *آثار کلاسیک فلسفه*، ترجمه مسعود کیمیا، ققنوس.

شرطی نمی‌تواند باشد. "فرض ارزش غیرمشروط، مبتنی بر اهمیت زندگی هر فرد بدون توجه به ثروت، قدرت یا موقعیت اجتماعی اوست" (Waldron, 2007, p.752).

نظریه برابری‌گرا با تأکید بر ممنوعیت ابزار قراردادن انسان‌ها با محوریت برابری به عنوان ارزشی بنیادین، همانند دیگر نظریه‌های مؤید حق، خالی از ایراد و اشکال نیست. برابری‌گراها توجهی به منافع جمعی نداشته - البته به جز رالز - و همچنین ویژگی ابزاری و حداقلی حق‌ها را نادیده گرفته‌اند. «نظریه رالز هم ناقدان بی‌شماری داشته است که نمونه‌های بارز آن عبارت‌اند از: رابرت نوزیک آزادی‌گرا و مایکل جی. سندل^{۱۶} جامعه‌گرا^{۱۷} (بیکس، در دست چاپ).

نوزیک استدلال می‌کند که اساساً مساوات‌طلبی رالز، عدالت نیست، بلکه این دیدگاه بخش پیچیده‌ای از فریب‌کاری است که در صدد توجیه مداخله فراوان دولتی نامشروع برای توزیع دوباره دارایی مشروع مردم - که از راه‌های قانونی به دست آورده‌اند - برای کسانی است که هیچ حقی در آن ندارند (موحد، ۱۳۸۱، ص ۳۲۵ به بعد). برخی نظریه‌پردازان اقتصادی معتقدند، وضعیت نخستین مورد نظر رالز، مبتنی است

16. Michael J. Sandle
17. Communitarian

10. Dworkin, Ronald,(1999), "Do Liberty and Equality Conflict?", in *Living as Equals*, Paul Braker,Oxford University Press
11. Dworkin, Ronald, (1978),*Taking Right Seriously*, Harvard University Press
12. Finnis, J.(1980), *Natural Law and Natural Rights*, Clarendon Press
13. Freedon, M.(1996), *Ideologies and Political Theory*" Clarendon Press, Oxford
14. Martin, M.W.(2007), *Everyday Morality*, An Introduction to Applied Ethics, Thomson Wadsworth
15. Nozick, R.(1974), *Anarchy,State and Utopia*, Printed in US, Designed by Vincent Torre
16. 7-Rawls,John,(1999), *A Theory of Justice*, Oxford University Press
17. Rawls, John,(2001), *Justice as Fairness*, The Harvard University Press
18. Simmonds, N.E.(1986), *Central Issues in Jurisprudence*, Sweet&Maxwell
19. Waldron, Jeremy,(2007),"Rights" ,in Goodin, R. Pettit,PH. & Pogge,T. *A Companion to Contemporary Political Philosophy*, Blackwell,2nd Edition